

روایتی شورانگیز از خبر شهادت خان محمد احمدی

روایای صادقانه خواهر



جهادگر شهید خان محمد احمدی

محل شهادت، فاو

تاریخ شهادت، ۱۳۶۵، ۲، ۱

شهید، اهل شهود است. اهل دیدن و دیگران را به دیدن رساندن. اهل بصرات و بصیرت. تیر و ترکش، چشم هایش را نمی‌بندد، حتی اگر بر «مردم دیده اش» نشسته باشد، شهید بینا می‌شود و باز هم زیباتر.

او در باران تیر و ترکش و زخم نه تنها نمی‌میرد و از پا نمی‌افتد، بلکه حیات جاودان می‌یابد و قد می‌کشد، چنان که شهید خان محمد احمدی، در روایای صادقانه خواهرش قد کشید، قد کشید تا آسمان.

آسمان. اوایی که زاده کابل بود، اما جاودانه شده فاو... خواهرش، روایتی شورانگیز از خبر شهادت او دارد.

احساسم این است که برادر شهیدم همیشه ناظر بر کارهای من است، اگر ناخواسته نماز به قضا شدن نزدیک شود، روح برادرم به من می‌گوید که بلند شو برو نماز بخوان که قضا می‌شود.

زمانی که برادرم شهید شده بود، جنازه اش بنا بر مشکلات جنگی حدود دو هفته در سردخانه مانده بود و کسی خبر نداشت.

در همان زمان شبی برادرم را در خواب دیدم که در بهشت زهرا(س) است و قبری را آماده می‌کند، پرسیدم که این جا چه می‌کنی؟ در جوابم گفت «آدمم برای خودم جای قبر انتخاب کنم» با ناراحتی گفتم: «خان محمد دیگر از این حرف‌ها زن» با خوشرویی جواب داد: «ناراحت نشو، من آمده ام که برای شما هم جا بگیرم، تو نباید گریه کنی و باید صبر فاطمه زهرا(س)

را داشته باشی.» هر طرف که می‌دیدم پرچم ایران بود. به برادرم نگاه می‌کردم، می‌دیدم که قدش مدام بلند می‌شود. قد برادرم آن قدر بلند شد که صورتش به آسمان رسید و از نظرم محو شد. ما خبر نداشتیم که او شهید شده و پیکرش در سردخانه است. چند روز بعد در خانه نشسته بودم که خواهرم آمد، او گفت: بلند شو که برویم، از جهاد سازندگی خبر داده‌اند که خان محمد زخمی شده. با عجله آماده شدم، مسئولین جهاد پشت در آمده بودند.

سوار ماشین شدیم تا به خانه مادرم برویم. اصلاً باورم نمی‌شد، عکس برادرم را در ماشین جهاد زده بودند ولی به خاطر عجله ندیده بودم. وقتی به خانه مادرم رسیدم آن جا با دیدن حجله شهادت و عکس برادرم متوجه شدم، انگار آسمان به یک باره بر سرم خراب شد.